



تاريخ افغانستان

تاریخ افغانستان

تاریخ مکتوب افغانستان به حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح زمانی که افغانستان تحت شاهنشاهی هخامنشی قرار داشت اشاره می‌کند. اگرچه شواهد نشان می‌دهد که درجه‌ای پیشرفته از فرهنگ زندگی شهرنشینی حدود ۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در این سرزمین وجود داشت. افغانستان از لحاظ قدمت تاریخی، یکی از کهن‌ترین سرزمین‌های جهان به شمار می‌رود.

افغانستان به دلیل قرار گرفتن در مسیر جاده ابریشم محل پیوندگاه تمدن‌های بزرگ جهان بوده و یکی از مهمترین مراکز بازرگانی عصر باستان به شمار می‌رفته است. این موقعیت مهم و حساس ژئواستراتژیکی و ژئوپولیتیکی افغانستان در شکل دادن موزائیکی غنی از فرهنگ‌ها و تمدن‌های بزرگ همچون ایرانی، یونانی، بین‌النهرینی و هندی در این کشور نقش مهمی داشته است. از عصر پارینه‌سنگی و طی دوره‌های تاریخی، مردم افغانستان جایگاه عمده‌ای در معرفی و گسترش ادیان جهانی و نقش مهمی در بازرگانی و داد و ستد داشته و گهگاه کانون مسلط سیاسی و فرهنگی در آسیا بوده‌اند. از این رو افغانستان در طول تاریخ گلوگاه بورس مهاجمان و جهان‌گشایانی بوده که ردپای آنها هنوز در گوشه و کنار این سرزمین دیده می‌شود.

همان‌طور که از بین‌النهرین (عراق امروزی) به سبب تمدن‌های کهن و باستانی‌اش به عنوان "گهواره تمدن"، و از مصر باستان به سبب اهرام باستانی‌اش به عنوان "عجایب دنیای باستان" خوانده می‌شود، از افغانستان نیز به سبب موقعیت مهم و حساس ژئواستراتژیکی و ژئوپولیتیکی‌اش و حضور موزائیکی غنی از فرهنگ‌ها و تمدن‌های بزرگ در تاریخ هزاران ساله این سرزمین به عنوان "چهار راه فرهنگ‌های باستان" یاد می‌شود.

تاریخ افغانستان به سه دوره تقسیم شده است:

- دوران پیش از اسلام، شامل:

دوران پیشا تاریخ: دورانی که به سبب نبود خط و کتابت در آن معلومات زیادی از آن در دسترس نیست و فرضیات دانشمندان از این دوره تنها بر آثار بدست آمده از کاوش‌های باستان‌شناسی و مطالعات زبان‌شناسی استوار است؛ این دوران از دوره پارینه‌سنگی زیرین که در این دوره نخستین شواهد باستان‌شناسی از حضور انسان در شمال کوه پایه‌های هندوکش در حدود ۱۰۰/۰۰۰ پیش از میلاد بدست آمده، آغاز می‌شود، و تا پایان عصر بُرنز و عصر آهن در اوایل سده هفتم پیش از میلاد (پیدایش خط) را در بر می‌گیرد؛

تاریخ باستان:

دوران پس از پیدایش خط، که معلومات زیادی از آن در نوشته‌های کهن بجای مانده، و از دوره فرمانروایی مادها و هخامنشیان در اوایل سده هفتم پیش از میلاد آغاز می‌شود، و تا حمله تازیان (اعراب) به افغانستان در سده هفتم میلادی را در بر می‌گیرد؛

دوران پس از اسلام

که از سلطه اعراب بر افغانستان آغاز می‌شود، و تا تشکیل حکومت افغان بدست احمدشاه دُرانی در سال ۱۷۴۷ میلادی را در بر می‌گیرد؛

دوران معاصر، شامل:

1. **تشکیل حکومت افغان:** که از تأسیس پادشاهی دُرانی در سال ۱۷۴۷ میلادی آغاز می‌شود، و تا شکل‌گیری افغانستان مدرن در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم میلادی را در بر می‌گیرد؛
2. **افغانستان مدرن:** که از شکل‌گیری افغانستان مدرن در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم میلادی آغاز می‌شود، و تا پایان نظام پادشاهی در افغانستان در سال ۱۹۷۳ میلادی را در بر می‌گیرد؛
3. **افغانستان از ۱۹۷۳ به بعد:** که از پایان نظام پادشاهی و تأسیس نظام جمهوریت در افغانستان در سال ۱۹۷۳ میلادی آغاز می‌شود، و تا امروز را در بر می‌گیرد.

چگونه کشور ما افغانستان نام گرفت؟

آریانا:

نام افغانستان هر چند در فاصله بیشتر از دو قرن اخیر به این کشور داده شد، اما پیشینه تاریخی این سرزمین و ساکنانش به هزاران سال قبل بر میگردد. در آن گذشته ها کشور کنونی افغانستان بخشی عمده ای از سرزمین بزرگی بود که آنرا «آریانا» یا «ایرینا» و یا «آریا و ایریا» می خواندند. این نام از هزار سال قبل از میلاد تا قرن پنجم میلادی به افغانستان امروز و بخش های از ایران کنونی، مناطقی در آسیای میانه و بخش هایی در شمال و غرب پاکستان اطلاق میگردد. محقق و مؤرخ قدیمی یونان اراتوس تینس (Eratosthenes) در نیمه ی قرن سوم پیش از میلاد، آریانا را نام قدیم و گذشته دور افغانستان می خواند.

دکتور محمد حسن یمین پروفیسور و محقق علم تاریخ افغانستان، در مورد حدود و وسعت قلمرو سرزمین آریانا می نویسد: «استرابو جغرافیا نگار و مؤرخ یونانی بر اساس گفتار ارا توتینس حدود و ثغور آریانا و به همین گونه «بطلیموس و بیلو» ولایات آریانا را در هفت ولایت این چنین مشخص ساخته اند:

- 1 - مارجیانا (حوزه مرغاب)
- 2 - بکتریانا (بلخ و بدخشان)
- 3 - هریوا (حوزه هرات)
- 4 - پاروپامیزاس (حوزه کابل و هزاره جات)
- 5 - درانجیانا (حوزه سیستان)
- 6 - اراکوزیا (حوزه ارغنداب)
- 7 - گدروزیا (حوزه بلوچستان)

سرزمین آریانا به عنوان یکی از کانونهای هفتگانه تمدن کهن جامعه بشری محسوب می شود. آریانا در زمره سرزمین های چون: بین النهرین، مصر، سواحل شرق مدیترانه، چین، نیم قاره هند، شبه جزیره یونان، ایتالیا و روم قدیم است. ساکنان این سرزمینها هزاران سال قبل در بخش های مختلف علوم ریاضی، نجوم، طب، حکمت، تجارت، کشتی رانی، نقاشی، ایجاد الفباء، زراعت، صنایع دستی، هندسه و غیره دارای تمدن درخشانی بودند و در واقع پایه های تمدن امروزی جامعه انسانی را در سیاره زمین گذاشتند. آریانا در میان حوزه های تمدنی مذکور از دو تا سه هزار سال قبل از میلاد مسیح دارای زراعت و آبیاری و شهر های آباد و پرجمعیت بود. و نقطه اتصال میان تمدنهای بزرگ یونان، چین، هند و بین النهرین محسوب می شد. آیین زرتشت یا زردشت در صدها سال قبل از میلاد مسیح توسط مبلغ و بنیانگذار آن به همین نام از بلخ کنونی افغانستان که «بکتریا» یا «بکتریانا» نام داشت، ظهور کرد. بلخ یا «بکتریا» مرکز و پایتخت مملکت آریانا بود. به نوشته یک مؤرخ و محقق کشور افغانستان به نقل از کتاب «سحرگاه آیین زرتشت» تألیف آر. سی. زاهنر چاپ نیویارک: «... از روایت پارسیان هند که از باز ماندگان زردشتیان پیش از اسلام هستند و سنن ملی شانرا به دقت حفظ کرده اند چنین بر می آید که وی در سده ششم پیش از میلاد مسیح در سرزمین باختر واقع در شمال افغانستان کنونی در بین قبایلی ظهور کرده بود که خود را آیین می نامیدند. کتاب مقدس آیین زرتشت «اویستا» نام داشت که در آن عقاید و تعالیم مربوط به آیین زرتشتی و موضوعات دیگری بیان گردیده بود. نوشته هایی بروی سنگ که از دوران امپراطوری هخامنشیان در بیشتر از شش قرن قبل از میلاد مسیح منسوب به کتاب اویستا بدست آمده است نشان میدهد که بیشترین ولایات و مناطق سرزمین آریانا در کشور کنونی افغانستان موقعیت داشت. از 12 ولایت آریانا در آن کتیبه های سنگی بدینگونه نام برده می شود.

- 1- هرکانیا (گرگان)
- 2- پارتیا (دره خراسان)
- 3- زرانکا (زرنج)
- 4- ایریا (هرات)
- 5- خوارزمیا (خوارزم)
- 6- بکتریانا (بخدی، بلخ)
- 7- سغدیانان (سغد)
- 8- گندارا (حوزه کابل و سند)
- 9- ستاگیدیا (هزاره جات و مناطق مرکزی افغانستان)
- 10- اراکوزیا (حوزه ارغنداب)
- 11- ماکا (مکران و بلوچستان)
- 12- ساکا (خاک های سکایی سیستان)

در یک دوره طولانی یک و نیم هزار ساله که افغانستان امروز بخشی از آریانای کهن بود و به سرزمین و کشور آریانا یا د می شد خانواده های متعددی چه به عنوان مهاجم و چه عنوان زمام داران برخواسته از داخل در آریانا حکومت کردند. در این جا تنها به تذکر خانواده های شاهان و حاکمان آریانا و زمان حاکمیت شان می پردازیم:

- 1 - هخامنشیان از 545 تا 333 قبل از میلاد مسیح
- 2 - یونانیان از 333 تا 250 قبل از میلاد
- 3 - یونانو باختری از 250 قبل از میلاد تا ده های اول میلادی
- 4 - کوشانی ها از سال 40 تا 220 میلادی
- 5 - از کوشانی تا یفتلی از 220 میلادی تا 425 میلادی
- 6 - یفتلی ها از 425 تا 566 میلادی

قابل یاد آوری است که قلمرو و محدوده حاکمیت و زمام داری شاهان و زمام داران خانواده های مذکور در سرزمین آریانا در دوره ها و سالهای حاکمیت شان متفاوت بود. گاهی این قلمرو در اثر قدرتمندی شاهان و زمامدارانی که به هجوم و یورش دست میزدند وسیعتر میگردد. گاهی نفاق درونی اعضای خانواده ها و سران قبایل و عشایر اقوام به تضعیف و تحلیل آنها می انجامید و حکومت های مستقل ایجاد می شد و با این ضعف و ناتوانی، خانواده های حاکم و حاکمیت های شان بسوی انقراض میرفتند و سقوط میکردند.

خراسان:

بعد از نفوذ و گسترش اسلام از شبه جزیره عربستان بسوی مشرق، سرزمینی که تا آن دوران آریانا خوانده می شد نامش را به «خراسان» به معنی مشرق و طلوع گاه آفتاب داد. هرچند واژه خراسان قبل از نفوذ اسلام و استیلای اعراب مسلمان نیز به کشور امروز افغانستان اطلاق می شد. آنگونه که عبدالحی حبیبی از کشف مسکوکات شاهان هفتلی سخن میزند که لقب آنها خراسان خوتای یا خراسان خدای یعنی شاه خراسان نوشته شده است. (9)

اما سرزمین آریانا بعد از نفوذ اسلام و استیلای عرب بگونه رسمی خراسان نام گرفت و به همین نام مشهور گردید. پس از آن نام خراسان و خراسانیان در آثار و نوشته های نویسندگان و شاعران خراسانی، مؤرخین و محققین عرب و غیر عرب به کثرت انعکاس یافت. در نوشته ها و آثار این محققین و نویسندگان با وجودیکه از حدود و مناطق کشور خراسان با تفاوت و اختلاف سخن می آید، افغانستان امروز بخش بزرگ و محوری خراسان محسوب میشود. مؤرخ و جغرافیه دان عرب احمد بن یحیی بن جابر بغدادی که معروف به بلاذری است در تألیف مشهور خود «فتوح البلدان» در سال 255 هجری ولایات: نیشاپور (مناطق شرقی ایران امروز)، هرات، مرو، جوزجان، بادغیس، سمنگان، بدخشان، بلخ، بامیان، ماوراء النهر و خوارزم را از مناطقی مربوط به خراسان میداند.

مؤلف کتاب مشهور «مسالک و ممالک»، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد اصطخری در حالیکه مناطق نیشاپور، مرو، هرات، بلخ، غرjestان، تخارستان، غور و بامیان به شمول غوربند، لوگر، کابل، نجراب، پروان، غزنی، پنجشیر را جز خاک خراسان میداند، سند و ماوراء النهر را از آن مستثنی میدارد. (11)

خراسان بعد از سقوط امپراطوری ساسانی فارس بدست کشورگشایان مسلمان عرب به تدریج طی نبرد های سخت و طولانی تحت سیطره حاکمان اعراب قرار گرفت. نفوذ اعراب به خراسان بعد از سال 642 مسیحی آغاز شد و نخستین بار در دوران خلافت اموی ها در سال 661 مسیحی شخصی بنام قیس به عنوان اولین حاکم اموی وارد ولایت نیشاپور در سرزمین خراسان گردید. از آن پس لشکر کشی های متعددی بسوی سایر ولایات خراسان توسط زمام داران اموی صورت گرفت. لشکر کشی و جنگ اعراب بصورت پیوسته تا کمتر از دو قرن در ولایات و مناطق مختلف خراسان ادامه یافت. چون از یکطرف در اثر مقاومت و انقیاد ناپذیری مردم خراسان از دین اسلام و حاکمیت اعراب مسلمان، پیشرفت آنها در تسخیر خراسان زمین به کندی صورت میگرفت و از سوی دیگر مخالفت و شورش در برابر حاکمان جدید از سوی مردم به وقفه ها از سرگرفته می شد. اعراب تلاش کردند تا با جابجایی و اسکان هزاران نفر از لشکریان را با خانواده هایشان در مناطق مختلف خراسان از مخالفت و قیام مردم جلوگیری کنند و زمینه را برای باور و پذیرش مردم به دین اسلام مساعد تر بدانند. این راهکار در جلب و جذب مردم خراسان بدین جدید (اسلام) مؤثر و ثمر بخش بود. هرچند جنگ ها و مقاومت هایی پراکنده ادامه می یافت و شاهان یا زمام داران کابلستان بیشتر از هر منطقه و ولایت خراسان زمین به جنگ علیه لشکریان اعراب پرداختند اما در جریان کمتر از دو قرن، اسلام به سراسر خراسان نفوذ کرد. مردم بدین جدید درآمدند و یکنوع اختلاط و امتزاج فرهنگی میان آنها و فاتحان غالب بوجود آمد. به نحوی که در این مدت و بعداً خراسانیان همراه با مردم فارس قدیم یا بخشی از ایران امروز حتی بیشتر از اعراب در تمدن اسلامی و پیشرفت علوم و معارف اسلامی نقش ایفا کردند. آنگونه که میر غلام محمد غبار مؤرخ افغانی به نقل از امین احمد نویسنده و محقق مصری می نویسد:

«خراسان در دوره اسلام از طرف عرب به جنگ و صلح فتح شده و باردیگر استعداد و قابلیت طبیعی و درایت خراسانی در امور سیاست و علوم و فنون ظاهر شد، و خراسان نسبت به سایر ممالک اسلامی، بیشتر علما و امرای نامدار پرورش داد.» (12)

برغم آنکه دین اسلام در خراسان زمین هرچند با سختی و مخالفت مردم پذیرفته شد و دولت اموی عرب، خراسان را در سیطره و حاکمیت خود درآورد اما حرکت و قیام استقلال طلبانه علیه سلطه حاکمیت اموی و سپس علیه حاکمان عباسی از سوی مردم مسلمان خراسان در مقاطع مختلف زمانی بوقوع پیوست. انگیزه های اصلی نهضت آزادیخواهانه از یکطرف که به روحیه استقلال طلبانه ی خراسانیان مربوط می شد از جانب دیگر عملکرد تبعیضگر ایانه، ظالمانه و غیر عادلانه حکام عرب در سرزمین خراسان مسبب تحریک و تحریص این روحیه می گردید.

نخستین درفش استقلال طلبانه را علیه امویها ابومسلم خراسانی در سال 129 هجری مطابق 746 میلادی برافراشت. ابومسلم متولد سال 720 مسیحی در شهر انبار قدیمی و ولایت سرپل کنونی افغانستان بود. اودرمرو با گرد آوری یکصد هزار نیرو از ولایات مختلف خراسان پایان خلافت یا حاکمیت خاندان اموی و آغاز خلافت خاندان عباسی را اعلان کرد و خود را شهنشاه خراسان خواند. او قلمرو خراسان را از تسلط حاکمان اموی تصفیه نمود و سایر مناطق و سرزمین های اسلامی را به نفع حاکمیت جدید خاندان عباسی اعراب از سلطه ی اموی ها کاملاً خارج ساخت و به حاکمیت خاندان اموی نقطه پایان گذاشت. اما بعداً در 25 شعبان 137 هجری قمری مطابق 754 مسیحی از سوی منصور خلیفه عباسی بصورت ناجوانمردانه با خدعه و نیرنگ به قتل رسید.

بعد از قتل ابومسلم قیام های متعددی علیه تسلط حاکمان عباسی در خراسان بوقوع پیوست. قیام «سندباد» در سال 759 مسیحی در هرات و نیشاپور، قیام «حکیم مقنع» در سال 775 در مرو، قیام «استاد سیس بادغیسی» در سال 766 در هرات و قیام «حمزه سیستانی» در سال 799 میلادی در سیستان از مشهورترین قیامهای بودند که از سوی زمامداران عباسی سرکوب گردیدند. اما در سال 206 هجری (821 مسیحی) طاهر بن حسین پوشنگی هراتی (ولسوالی زنده جان کنونی هرات) یکی از سرداران نیروی مامون الرشید خلیفه عباسی که به حاکمیت مرو توظیف شد استقلال خراسان را اعلان کرد. وی با اعلان استقلال خراسان بنیانگذار حاکمیت خانواده طاهریان گردید که بعد از او تا سال 872 افرادی از این خانواده بنام های: طلحه بن طاهر، عبدالله بن طاهر، طاهر بن عبدالله و محمد بن طاهر به حکومت پرداختند.

بعد از شکل گیری دولت مستقل طاهریان در خراسان که تسلط حاکمان عربی تضعیف گردید و خلافت عباسی ها در بغداد بسوی انحطاط رفت، دولت های مستقل در خراسان ادامه یافت. هر چند که در دوره های مختلف با لشکر و پیورش های مهاجمان بیرونی همچون چنگیز خان مغولی و تیمورگورگانی استقلال خراسان از میان رفت، مدنیت و آبادی شهرها تخریب گردید. خانواده های که بعد از سلسله طاهریان در خراسان به پادشاهی و زمام داری پرداختند عبارت بودند از:

صفاریان که مؤسس این خانواده یعقوب بن لیث از سیستان بود. اودر شهر زرنج مرکز ولایت نیمروز افغانستان کنونی پیشه ی آهنگری داشت و بعد به گروه عیاران خراسان پیوست. وی در آغاز سیستان و سپس تمام خراسان را در سیطره خود آورد. پس از یعقوب، عمرو لیث و طاهر بن محمد از این خانواده حکومت کردند تا آنکه حاکمیت آنها در سال 910 مسیحی توسط سامانی ها سقوط داده شد.

مؤسس خانواده سامانی های تاجک تبار شخصی بنام سامان خدا یا سامان خدات از بلخ و سمرقند در شمال خراسان قدیم بود. اودر بلخ پا به عرصه ی سیاست گذاشت. اسماعیل یکی از پسرانش که به حکومت بخارا رسید، دولت مقتدر و متمدن سامانیان را در خراسان بمیان آورد. در طول بیشتر از یک قرن تداوم حکومت سامانیان علاوه از اسماعیل بن احمد سامانی، ابو نصر احمد بن اسماعیل، نصر بن احمد، نوح بن نصر، عبدالملک بن نوح، ابوصالح منصور بن نوح و ابوالقاسم نوح بن منصور از این خانواده در خراسان به حکومت رسیدند. و حکومت آنها در سال 999 میلادی توسط سلسله غزنویان پایان یافت.

مؤسس دولت غزنویان در خراسان سبکتگین داماد الپتگین از غلامان ترک تبار دربار شاهان سامانی بود که به افسری گارد شاهی و بعداً به سپهسالاری ارتش سامانی رسید. اودر سال 962 با تصرف ولایت غزنی حکومت مستقلی را از دولت سامانی تشکیل داد. بعد از مرگ وی دامادش سبکتگین براریکه حاکمیت تکیه زد و بر بسیاری از ولایات خراسان سلطه یافت. اودر 997 بمرد و حکومت را در خراسان ابوالقاسم محمود پسر بزرگش بدست گرفت که بعداً با ایجاد یکدولت مقتدر از طریق یورشگری و توسعه طلبی به سلطان محمود غزنوی مشهور گردید. اواز مقتدرترین شاهان خانواده غزنویان محسوب می شد که قلمرو خراسان را از قزوین تا دریای ستلج در هندوستان شمالی و از خوارزم در آسیای میانه تا بحر عرب توسعه داد. بعد از سلطان محمود پسرانش سلطان محمد و سلطان مسعود و سپس سلطان مودود بن مسعود، علی بن مسعود و مسعود بن مودود، عبدالرشید بن محمود، ابراهیم بن مسعود، مسعود بن ابراهیم، ارسلان شاه بن مسعود، بهرامشاه بن مسعود، خسرو شاه بن بهرامشاه، خسرو ملک بن خسرو شاه از خانواده غزنویان تا سال 1148 در خراسان حکومت کردند.

بعد از غزنویان، سلجوقیان از ترکمنان بحیره بالخاش و اراک به تشکیل حکومت در خراسان پرداختند. مشهورترین زمامداران آنها طغرال شاه، آلپ ارسلان، ملک شاه و سلطان سنجر بود که سلطان اخیر الذکر در 1157 مسیحی بمرد و به حاکمیت سلجوقیان توسط خانواده غوریها پایان داده شد. سلاطین غوری که بعد از غزنویها در خراسان به زمامداری پرداختند ساکنان بومی ولایت کوهستانی غورد در مناطق مرکزی

خراسان زمین بودند. غوریها قبل از غزنویان استقلال محلی خود را داشتند و پیوسته با دولت ها و حکام ماقبل خویش بر سر حفظ استقلال و خودمختاری خود در جنگ و کشمکش به سر میبردند. از مشهورترین پادشاهان غور علاءالدین جهانسوز بود که شهر غزنی پایتخت امپراطوری غزنویان را در سال 1148 مسیحی به آتش کشید و به کشتار و ویرانی بی حساب پرداخت. پایتخت سلاطین غوری شهر «فیروزکوه» در غور بود. بعد از آنکه علاءالدین در 1155 مسیحی بمرد پسرش سیف الدین جانشین پدر شد. سپس مردان دیگری از این خانواده تا اوایل قرن سیزدهم میلادی (1214 میلادی) یکی پی دیگری به سلطنت رسیدند. بعداً حاکمیت این خاندان توسط خوارزمشاهی ها که در شمال غرب خراسان بنام «آل مامون» از دوره سامانیان به بعد حکومت محلی داشتند سرنگون گردید.

مشهورترین و مقتدرترین شاهان خوارزمی سلطان علاءالدین محمد بن تکش بود که از 1199 تا 1219 مسیحی پادشاهی کرد و با راندن آخرین بقایای حاکمیت غوریها و درهم کوبیدن دولت ترکی ثمرقند و دولت فراختای کاشغرستان در شمال شرق خراسان، امپراطوری بزرگی بوجود آورد. اما دولت خوارزم شاهی در دوران سلطنت وی با یورش چنگیزخان مغلی از میان رفت. سلطان محمد خوارزم شاه که با قتل و غارت کاروان تجارتنی چنگیز و سپس قتل نماینده او، موجب هجوم چنگیز به خراسان زمین شد، خود بدون مقاومت در برابر یورشگران چنگیزی پابه فرار نهاد.

تموچین مشهور به چنگیز از قبیله بدوی و بیابانگرد «بورجیقین» منگولیا بود که بر همه قبایل دیگر مغولی فایق آمد و حکومت نیرومندی را در مغولستان یا منگولیا بنا نهاد. او نخست چین شمالی و ترکستان شرقی را تصرف کرد و سپس در اثر اشتباه سلطان محمد خوارزم شاه در سال 1220 مسیحی با دوصد هزار عسکر ترک و مغول بسوی کشور خراسان هجوم آورد. چنگیز با لشکریانش علی الرغم مقاومت سخت و دلاورانه بسیاری از مردم خراسان زمین سراسر کشور خراسان را متصرف شد و تمام آبادی و آثار مدنیت و پیشرفت سرزمین خراسان را که طی قرون متوالی ایجاد شده بود نابود کرد و میلیونها نفر را به قتل رسانید. لشکریان مغول سرزمین های قدیم و مرکز خلافت اسلامی را در بغداد نیز تسخیر نمودند و آثار مدنیت را نیز در آنجا ها ویران ساختند.

بعد از مرگ چنگیز در 1226 مسیحی که بازماندگان خانواده چنگیز و افراد مغولی در خراسان به حکومت ادامه دادند تدریجاً به فرهنگ خراسان زمین جذب شدند و با پذیرش دین اسلام روش و عملکرد ترسناک و ظالمانه ی چنگیزی خود را در برابر مردم تغییر دادند. در طول یک و نیم قرن دیگر که بازماندگان چنگیز در خراسان زمین و خارج از آن در قلمرو خلافت اسلامی به حکومت پرداختند وضعیت زندگی اندک اندک متحول گردید. شهرها و روستاها از نو ساخته شدند. حکومت های مستقل چون ملوکان کرت در هرات که از قتل عام سالهای هجوم چنگیز باقی مانده بودند مجال بروز دوباره یافتند. شاعران و حاکمانی چه آنکه اتفاقاً از دوران هجوم چنگیزیان زنده مانده بودند و یا بعداً متولد شدند، سر بر آوردند. اما با ظهور امیر تیمور گورگانی در قرن چهاردهم میلادی از آنسوی رود جیحون بار دیگر خراسان زمین مورد یورش و ویرانی قرار گرفت.

تیمور پسر ترغای از سران قبیله برلاس ترک مؤسس خانواده تیموریان یا گورگانیان بود. او در سال 1333 میلادی در شهر کش یا شهر سبز کنونی در جنوب سمرقند متولد شد. برخی از مؤرخین نسب او را به چنگیز میرسانند. او در جوانی ابتدا به حاکمیت شهر کش رسید و سپس در سال 1372 میلادی دست به یورش و کشور کشایی زد. تیمور با تصرف تمام قلمرو خراسان و تسخیر هندوستان، ترکستان شرقی، سرزمین های فارس قدیم، عراق، سوریه، مصر و ترکیه کنونی در نتیجه جنگ های خونین و ویرانگریهای مدحش دست به تشکیل امپراطوری بزرگی زد. او در سال 1404 مسیحی بمرد و بازماندگانش در خراسان به حکومت ادامه دادند.

زام داری بازماندگان تیمور در خراسان زمین که به دولت گورگانی شهرت یافتند از 1380 تا 1506 مسیحی طول کشید. آنها برخلاف تیمور که در ولایات و شهرهای خراسان به حکومت پرداختند به احیای فرهنگ و مدنیت توجه کردند. اما جنگ و نزاع اولاد ها و بازماندگان تیمور بر سر قدرت موجب انقراض دولت تیموریان در بخش خراسان گردید. هر چند محمد بابر از این خانواده تا سال 1501 مسیحی در سمرقند و اندیجان حکومت میکرد و بعداً متوجه تشکیل حکومت در کابل و ولایات شرقی خراسان شد مؤفق به سقوط دولت لودیهای افغان یا پشتون در شبه قاره هندوستان گردید و به جای آنها دولت مقتدر بابری هارا در هندوستان بوجود آورد. افراد این خانواده تا سال 1738 در شبه قاره هند به سلطنت پرداختند که بعد از بابر مشهورترین سلاطین آنها: اکبر، جهانگیر، شاه جهان و اورنگزیب بود. بابری ها در این مدت کنترل خود را به کابل و ولایات شرقی خراسان نیز حفظ کردند. در حالیکه بابری ها به کابل و بخش شرقی خراسان حکومت مینمودند، بخش شمالی خراسان تحت سیطره و حکومت شیانیها و ولایات غربی و قسملاً جنوبی خراسان در تصرف و حاکمیت صفویها قرار گرفت.

بنیانگذار دولت شیبانیها محمد شیبانی از احفاد جوجی پسر چنگیزخان بود که با تصرف ماوراءالنهر در سال 1500 مسیحی از حاکمان گورگانی، سلطنت شیبانیها را اساس گذاشت. او سپس حملات خود را برای تصرف تمام خراسان بسوی جنوب ادامه داد اما بعد از تصرف قندهار و هرات در جنگ با اسماعیل صفوی در 1510 به قتل رسید. بازماندگان موصوف تا سال 1599 میلادی در سمرقند و بخارا به حکومت ادامه دادند.

مؤسس دولت صفوی، اسماعیل صفوی از شیعیان 12 امامی بود که در سال 1502 آذربایجان را در منطقه قفقاز متصرف شد و با اعلان پادشاهی خود مذهب تشیع 12 امامی را مذهب رسمی خواند. سپس برای حاکمیت این مذهب و توسعه قلمرو خود به سرزمینهای فارس قدیم و بسوی خراسان در مشرق به لشکر کشی و جنگ پرداخت. او دولت گورگانی هارا در خراسان سرنگون کرد و با دولت شیبانی در ماوراءالنهر و شمال خراسان بارها به جنگ پرداخت. بعداً جانشینان او نیز به این جنگها با حاکمان شیبانی ادامه دادند. در واقع خراسان میان سه دولت صفوی، شیبانی و بابر ی تجزیه و تقسیم گردید. و جنگ میان دولتمداران آنها بر سر توسعه قلمرو در خراسان ادامه یافت. این در حالی بود که مردم در داخل خراسان از حاکمان و حاکمیت هر سه خانواده نارضایتی داشتند و علیه آنها به مخالفت و قیام های طولانی دست زدند. در حالیکه تسلط شیبانی ها با ایجاد حکومت های محلی خود مختار در شمال خراسان روبرو به ضعف می نهاد، سلطه بابر ی ها در ولایات شرقی به قیام های مسلحانه و دیر پا اما ناموفق روبرو گردید. معروف ترین این قیام ها، قیام روشانیان و قیامی بر هبری خوشحال خان ختک شاعر معروف زبان پشتو و فارسی دری بود که تا سال 1691 میلادی ادامه یافت.

دولت صفوی که در جنوب و غرب خراسان با تبعیض مذهبی و بیداد حکومت می کرد در برابر مخالفت و قیام ها از پا درآمد. در ابتدا میرویس خان هوتکی از قبیله ی غلجایی پشتون به تسلط گرگین حاکم صفوی در 1709 میلادی در قندهار پایان داد و دولت مستقل هوتکی را تأسیس کرد. بعداً در سال 1717 میلادی در هرات نیز عبدالله خان ابدالی به تشکیل حکومت مستقل پرداخت. پس از فوت میرویس هوتکی پسرش شاه محمود که در 1716 میلادی جانشین پدر شد به اصفهان پایتخت دولت صفوی حمله برد و در 1722 شاه حسین صفوی را وادار به تسلیم نمود و خود به جای او به تخت سلطنت نشست. شاه محمود دوسال بعد بمرد و پسر کاکایش شاه اشرف بر تخت اصفهان جلوس کرد. اما به سلطنت او در اصفهان در 1729، به حکومت ابدالی هرات در 1731 و به حکومت غلجایی قندهار در 1738 میلادی توسط نادرافشار از افسران نیروهای شهزاده طهماسب پسر شاه حسین صفوی پایان داده شد. نادر سپس خود را پادشاه اعلان کرد. کابل و ولایات شرقی خراسان را از تسلط حاکمان بابر ی بیرون کشید و در 1739 دهلی را نیز از محمد نادر شاه آخرین شاه بابر ی بدست آورد. نادر افشار سال بعد بخارا و خوارزم را هم متصرف شد و سرانجام خود در 1747 در قوچان توسط افسران قزلباش لشکر خود به قتل رسید.

افغانستان:

افغانستان بصورت رسمی و به عنوان نام یک کشور اسم تازه ای میباشد که به بخشی مهمی از سرزمین آریانای کهن و خراسان بعد از اسلام در حدود دو و سه قرن اخیر نهاده شده است. هر چند که قبل بر آن واژه ی افغان نه به سرزمین و کشور مستقل، بلکه به برخی عشایر و قبایل پشتون یکی از اقوام کهن آریایی و قدیم خراسان زمین اطلاق می شد. اما بعداً خاصتاً پس از فروپاشی و تجزیه کشور وسیع خراسان یا همان آریانای کهن و در دوره سلطنت شاهان ابدالی کلمه افغان نخست از قبیله ی خاص پشتون به قبایل مختلف قوم پشتون و سپس به اقوام مختلف ساکن در محدوده کشور ما نهاده شد. به قول میر غلام محمد غبار مؤرخ شهیر کشور: «بالآخره اسم افغان و افغانستان بمیان آمده و به مرور قرون از قبیله به قبایل و طوایف انتقال و به تدریج از نشیب های جبال سلیمان به تمام صفحات جنوب هندو کش تا دریای سند منتقل و در نهایت به تمام ملت و مملکت خراسان قرون وسطی اطلاق گردید و امروز جانشین آریانای قدیم به شمار میرود.» (13)

البته واژه افغان بسیار قدیم تر از اسم افغانستان که بعد از پادشاهی احمد شاه ابدالی و به خصوص در دوران زمام داری بازماندگان او جانشین نام خراسان و اسم رسمی مملکت ما شد وجود داشته است. عبدالحی حبیبی مؤرخ معاصر کشور کاربرد تاریخی واژه ی افغان را یک هزار و هفتصد سال قبل و انمود میدارد. (14)

اینکه کلمه افغان در اصل وریشه ی خود از زبان پشتو گرفته شده یا فارسی دری چندان روشن نیست. در حالیکه در متون قدیم عربی و فارسی دری، افغان به قبیله و یا قبایل پشتون ساکن در مناطق جنوب و شرق کشور منسوب شده است اما در مورد پشتو بودن واژه افغان

شک و تردید وجود دارد. درحواشی و تعلیقات فرید بیژند به کتاب جغرافیای تاریخی افغانستان تألیف میر غلام محمد غبار کلمه افغان از کلمه های کهن دری خوانده می شود. در نوشته مذکور می آید: «در زمان کوشانیان، در سده های نخستین میلادی بود که در سرزمین پشتونان و همسایگان، کیش بودایی گسترش پیدا کرد و جای کیش زردشتی را گرفت و از این راه میان مردمان ایران (آریانا) وجه جدایی و شکاف مذهبی پدید آمد. تیره ای از کیش زردشتی روی میگرداند و از هم کیشان و هم نژادان خود جدا میگردد و چون در منطقه ای که میزست، پیروان کیش زردشتی بسیار بودند، به منطقه دیگر که همباوران تازه را در برداشت روی می آورد. و همین باعث میگردد که در نظر بقیه زردشتی کیشان که همانا اشکانیان و ساسانیان باشد «اوغان» خوانده شود. (جعفری، ص 1265)» (15)

مؤلف انگلیسی کتاب افغانان یا گزارش سلطنت کابل جنرال مونت استوارت الفنتون نیز احتمال میدهد که واژه افغان از زبان فارسی گرفته شده باشد. او می نویسد: «در مورد اصل نام «افغان» که اکنون بصورت عام بر آن ملت اطلاق می شود، اطلاعات دقیق و مشخصی در دست نیست و شاید که نام جدید باشد. این نام را آنان از طریق زبان فارسی گرفته اند.» (16)

برغم آنکه واژه افغان برگرفته از زبان پشتو باشد یانه، این اسم از نخستین زمان کاربرد آن به قبیله ویا قبایل پشتون که در آغاز عمدتاً دروادی رود سند و نواحی کوه های سلیمان میزیستند اطلاق میگردد. و قبل از آنکه افغانستان به عنوان نام کل کشور رسمیت و شهرت یابد و جانشین اسم خراسان شود، کلمه افغان در اسناد و تالیفات مؤرخین و جغرافیه نگاران تنها معرف قوم پشتون و مناطقی در جنوب و شرق کشور بنام افغانستان مبین محل و منطقه سکونت پشتونها بود. مرحوم عبدالحی حبیبی نویسنده و مؤرخ افغان در تحقیقات و تتبعات خود این امر را روشن میدارد: «اما درباره کلمه افغانستان هم میتوان گفت که این نام محدثی نیست که در عصر احمدشاه ابدالی خلق کرده باشند، بلکه قرن ها قبل از او یعنی هفتصد سال پیش از این موجود و مستعمل بود و ما در تاریخ هرات سیفی هروی تألیف (حدود 721 هجری) می بینیم که وی همین سرزمین های شرقی افغانستان را تا مجاری سند بنام افغانستان می خواند و از این بر می آید: در زمانیکه هرات پایتخت آل کرت بود و مملکت بعد از سپری شدن دوره های وحدت سیاسی غزنویان و غوریان بسبب تجاوز چنگیزیان بسوی تجزیه و ویرانی میرفت نام افغانستان در آنوقت هم رواج داشت ولی نه با وسعتی که در زمان امپراتوری احمد شاهی کسب کرده بود. در زمان تیموریان هرات مولانا کمال الدین عبدالرزاق ثمرقندی هروی که در سنه 816 هجری در هرات بدنیا آمده و یکی از دانشمندان و مؤرخان و رجال قضاء و سیاست دربار هرات بود تاریخ مطلع سعدین و مجمع بحرین خود را در سنه (857 هجری) نوشت وی نیز در این کتاب افغانستان را با همان وسعت جغرافی که سیفی میشناخت مکرراً مذکور میدارد که جزوی از مملکت وسیع تیموریان هرات بنام خراسان بود که معین الدین اسفزاری هم در روضات الجنات افغانستان را مکرراً ذکر میکند.» (17)

مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ مؤرخ دیگر کشور نیز به معنی واحد و یکسان هر دو واژه ی پشتون و افغان تأکید میکند: «هنگامیکه زبان پشتو به مرحله خط و کتابت رسیده است کلمات افغان و پشتون در آثار نویسندگان و شاعران این قوم با مفهوم واحد به جای یکدیگر استعمال شده اند. بنا بر این بطور کلی و اجمالی میتوان گفت که خود پشتونها ترجیحاً خود را پشتون گفته اند، در حالیکه فارسی زبانان آنان را افغان و هندیان، پنهان نامیده اند و هر سه کلمه از سده شانزدهم به بعد در کتابت راه یافته و در معنی واحد بکار رفته است.» (18)

رویه مرفته نام افغانستان پس از پادشاهی احمد شاه ابدالی به تدریج جانشین اسم خراسان شد نه در دوران پادشاهی او. در دوره سلطنت و زمام داری احمد شاه درانی که امپراتوری وسیعی را تشکیل داد و بنیانگذار افغانستان نوین و سرسلسله شاهان و حاکمان پشتون محسوب می شود نام مملکت بصورت رسمی نه افغانستان بلکه خراسان خوانده می شد. تغییر نام کشور از خراسان به افغانستان در یک مراسم رسمی دولتی، یا در یک گردهمایی و مجلس بزرگ مردم بنام «لویه جرگه» و چیز دیگر ویا در یک همه پرسی و نظرخواهی عمومی ویا در فرندم عملی نگردید. احمدشاه ابدالی بنیانگذار دولت معاصر افغانستان نیز خود را پادشاه خراسان می خواند. در حالیکه برخی به اشتباه فکر میکنند نام افغانستان بگونه رسمی از سوی او برگزیده شده است. جانشینان او تا شاه شجاع نیز خود را پادشاه خراسان می خواندند. اولین بار در مکاتبات و معاهدات رسمی با دولت های خارجی واژه افغانستان را لارڈ اکلند انگلیسی، و ایسرای شبه قاره هند در نامه خود عنوانی شاه شجاع پادشاه وقت در آگست 1838 (جمادالاول 1204) بکار برد. حتی جنرال استورات الفنتون که در رأس هیئتی بریتانیا در اکتوبر 1808 بدربار شاه شجاع می رود و بعداً کتاب افغانان یا سلطنت کابل را نوشت نام رسمی کل کشور ما را خراسان میگوید. او می نویسد: «نامی که توسط ساکنان سرزمین بر تمام کشور اطلاق می شود خراسان است اما واضح است که به کار بردن این نام درست نیست؛ از یکسو تمام سرزمین افغانان در محدوده خراسان داخل نیست و از سوی دیگر در بخش مهم آن ایالت، افغانان ساکن نیستند.» (19)

اینکه الفنتون کاربرد نام خراسان را به قول خودش به این دلیل که در بخش مهمی آن افغانان ساکن نیستند نادرست میدانند از سیاست های انگریزی استعماری آن دوران بریتانیا ناشی می شود. همان سیاست ایجاد تفرقه بنام قومیت ها و جلوگیری از رشد و ایجاد ملت - دولت در افغانستان و در بسیاری از سرزمین های تحت اشغال و استعمار. وگرنه الفنتون به خوبی میدانند که نام خراسان در طول قرون متمادی نام رسمی سرزمین و کشوری بود که افغانستان کنونی بخش عمده آن را تشکیل میداد و در آن کشور به قول الفنتون افغانان که منظور او پشتون ها است ساکنان قدیمی خراسان بودند و از کهن ترین اقوام آریایی محسوب می شدند. بیان حدود و قلمرو کشور خراسان در منابع مختلف محققین، مؤرخین و جغرافیا نگاران دنیا هیچ نقطه ی ابهامی در این مورد باقی نمیگذارد. عبدالحی حبیبی مؤرخ کشور می نویسد: «در سنه 733 ق هنگامیکه ابن بطوطه جهانگرد عربی از این جا بسوی هند از دریای سند گذشت (محررم 734 ق) وی تمام این سرزمین را به شمول ترمذ و سرخس و هرات تا سلسله کوه هندوکش و سلیمان و دره هایی که از کابل و غزنی بسوی کنار های سند گذشته خراسان می نامد. این تسمیه وقتی خوبتر تحقق میابد که شاهرخ پسر امیر تیمور هرات را مرکز خراسان و پایتخت خود میگرداند و حدود مملکت او از دریای سند تا حدود پارس میرسد...»

در سنه 922 ق بابر از کابل بردهلی تاخت چون آن شهر را گرفت جمالی دهلوی در مدحش گفت:

از خراسان چون به هندوستان شدی آمد ترا

بخت و دولت دریمین فتح و نصرت دریسار

در این وقت نزد جمالی دهلوی تمام کابلستان تا دریای سند خراسان بود. « (20)

همچنان همانگونه که در بالا گفته شد شاهان پشتون درانی تا دوره شاه شجاع خود را شاهان خراسان می خواندند. و حتی مردم عام قوم پشتون، عشایر و قبایل مختلف پشتون در ولایات جنوب و شرق در دو سه قرن اخیر هم حین سفر تا شبه قاره هند خود را از کشور خراسان می نامیدند. به قول مرحوم عبدالحی حبیبی: «مردم افغانستان مخصوصاً پشتوزبانان کوچی و قتیبه از مساکن خود در ولایات ننگرهار و پختیا (پکتیا) و غزنی و قندهار در زمستان بسوی شرق حرکت می کنند و در آنجا از سرزمین های کوهستانی خود به مراتب تاریخی قدیم دروادیهای دریای سند پای می نهند چون مردم بومی از وطن اصلی شان بیرسند گویند از خراسان آمدم و دروادی پیشین بین هند و باغ و قلعه سیف الله تا کنون جایی بنام خراسان کاکرنا میده می شود که وسعت شرقی این نام را می رساند.» (21)

کشور افغانستان حتی در زمانیکه از خراسان به این نام تغییر یافت هر چند نه به وسعت آریانا و خراسان زمین اما بیشتر از محدوده ای بود که افغانستان امروز را تشکیل میدهد. آخرین تجزیه و جدایی بخش های این کشور پس از ورود و سلطه استعماری انگلیس ها به شبه قاره هند بود که خط دیورند توسط آنها بروی مرزهای شرقی و جنوبی کشیده شد. آنچه که در پیامد تجزیه و جدایی بخش های مختلف کشور در تمام دوره های آریانا، خراسان و افغانستان معاصر عرض اندام کرد، ایجاد کشور غیر طبیعی با تفاوت های قومی، زبانی و حتی نژادی بود. ایجاد کشوری متشکل از اقلیت های قومی و تباری. چون بخش بزرگ و بدنه های اصلی اقوام در بیرون از افغانستان کنونی در همان قلمرو آریانا کهن و خراسان قدیم با نام و عنوان متغیر باقی ماندند. این وضعیت و موقعیت به عنوان یکی از عوامل نامساعد و حتی بازدارنده در ایجاد و گسترش هویت واحد ملی تبارز کرد. سیاست تنگ نظرانه و غیر ملی حاکمیت ها، ناهمگرایی و ناکارایی عوامل گفته شده را هنوز نامساعد تر و ناکارآمدتر ساخت و بر میزان بازدارندگی آن افزود. مسلماً تداوم چنین سیاستی از سوی قدرت و حاکمیت سیاسی در هر هیئت و هویتی چیزی بیشتر از چرخش دورانی باطل و زجر آور نیست. واقع گرایی و نگرش عقلایی در تفکرات سیاسی و اجتماعی در هر دو میدان نظری و عملی یگانه راه بیرون رفت از این و اماندگی و در جازدگی محسوب می شود. ما در زمان امروز قرار داریم و مسیر حرکت ما نه پشت به فردا و رو به گذشته بلکه پشت به گذشته و رو به فردا است. رفتن به گذشته آریانا و خراسان و احیای مجدد آن هر چند که افتخار آفرین و شکوهمند باشد چیزی بیشتر از یک فکر و اندیشه احساسی و عاطفی متناقض با واقعیت های کنونی نیست. امروز نام کشور ما افغانستان است. با وجودیکه افغانستان در آغاز به محل مورد سکونت قوم پشتون یکی از اقوام کهن سرزمین و کشور خراسان اطلاق می شد و افغان به عنوان واژه ی مترادف پشتون مورد استعمال بود، اما اکنون افغانستان نام کشور مستقل و واحدیست که در آن اقوام مختلف به شمول پشتونها زندگی می کنند. افغان نیز برخلاف گذشته از لحاظ قانونی، حقوقی و عملی تنها معرف پشتون و مترادف کلمه پشتون نیست بلکه باشندگان این سرزمین منسوب به اقوام مختلف را شامل می شود. هر چند سیاست تبعیض آمیز و غیر ملی برخی از شاهان و زمام داران پشتون از شکل گیری ملت واحدی بنام و هویت افغان که همه اقوام خود را در این هویت ببینند جلوگیری کرد. اما این از وجایب دولت

افغانستان و همه روشنفکران و سیاستمداران کشور است که در شکل گیری هویت واحد ملی و وحدت ملی گام بردارند. اینکه هویت ملی چگونه شکل می گیرد؟ وحدت ملی چگونه تأمین می شود؟ دولت ملی چه دولتی را می توان گفت و وظیفه آن در قبال روند و جریان تشکیل ملت و تأمین وحدت ملی چیست به بحث و بررسی جداگانه و بیشتری نیاز دارد که در مقاله دیگری به آن پرداخته خواهد شد.